

نقش سردار عزیزخان مکری در سیاست داخلی و خارجی قاجار

نقش سردار عزیزخان مکری در سیاست داخلی و خارجی قاجار (سال‌های 1253-
1287 / 1838-1871) // 1 علی بیگدلی؛ 2 رسول پیروتی *

1 استاد بازنشسته دانشگاه شهید بهشتی

2 دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه پیام نور

عزیزخان مکری از جمله شخصیت‌هایی است که در مناسبت‌ها و معادلات سیاسی و فرهنگی قاجاریه نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. تبیین نقش او در روابط سیاسی و فرهنگی دوره ناصرالدین شاه قاجار، راه‌گشای تحقیقات کامل‌تری در برهه تاریخی مذکور و گره‌گشای ابهامات مختلف تاریخی خواهد بود. در راستای پاسخ به ضرورت تبیین جامع و گسترده‌تر از حوادث تاریخی این دوره، در این مقاله، جایگاه عزیزخان در روابط سیاسی ایران و عثمانی، تحلیل و ارزیابی شده و با استفاده از روش تحقیق تاریخی، اهمیت آن مورد واکاوی قرار می‌گیرد. نتایج حاصل از این تحقیق حاکی از این است که رشد سیاسی عزیزخان در حکومت قاجاریه، بیانگر فضای سیاسی مبتنی بر تبعیض‌زدایی و عدالت‌محوری در توزیع قدرت در دوره امیرکبیر است که به کاهش تمایزهای قومی و مذهبی انجامیده است. این نتایج همچنین نشان می‌دهد که کاهش تنش میان مرزنشینان دو قلمرو، از جمله دستاوردهای رویکرد تنش‌زدایی عزیزخان در برخورد با التهابات مختلف و کشمکش سیاسی میان ایران و عثمانی به شمار می‌رود.

کلیدواژگان

عزیزخان مکری (سردارکل)؛ امیرکبیر؛ عثمانی؛ کردها

مقدمه

سردار عزیزخان مکری، که عناوینی چون سردار کل عساکر ایران، وزارت جنگ، آجودانباشی و ریاست مدرسه مبارکه دارالفنون را در کارنامه لشکری و کشوری خود دارد، از جمله کسانی است که در شرایط سخت و روزهای صعب پس از امیرکبیر، تسلیم دربار و خدمتگزار بیگانه نشد. عزیزخان حدود چهل سال (1287 ه.ق - 1253 ه.ق) در مشاغل عمده لشکری و کشوری، به مملکت خود خدمت کرده و به دلیل کفایت و کاردانی، نام و آوازه بزرگی کسب کرد (تابانی، ص 128).

در دوره پس از قتل امیرکبیر، که برخی از مردان این سرزمین، در مقابل سیاست انگلیس و قضایایی چون مقاوله‌نامه هرات، آنچنان که باید نتوانستند حافظ مملکت

باشند، معرفی عزیزخان مکر، سپهسالاری که در مرزهای ایران و عثمانی در روزهای بحرانی به ثبات و آرامش ایران یاری رساند، می‌تواند در شناخت شخصیت‌های این دوره حساس و نقش اقوام و قومیت‌های ایرانی در حفظ سرزمین ایران، به‌خصوص در مسائل تحدید حدود مرزهای غربی، کمک نماید. در خصوص جایگاه و نقش سردار کل، تاکنون تحقیق جامعی صورت نگرفته و به غیر از مقاله‌ی عباس اقبال در مجله‌ی یادگار، در سال 1326ش. که با عنوان «عزیزخان سردار کل مکر» نوشته شده، کتاب یا مقاله‌ای در باره‌ی وی تدوین نشده است. اما در لابه‌لای اسناد و فرامین حکومتی دوره‌ی زندگی سردار و کتاب‌هایی که در این دوره نوشته شده و کتب تحقیقی‌ای که به این دوره پرداخته‌اند، مطالب فراوانی درباره‌ی عزیزخان می‌توان مشاهده کرد. سؤالات این مقاله عبارتند از: حضور سردار کل در دربار قاجار، تا چه اندازه در روابط ایران و عثمانی مؤثر بوده است؟ کردها تا چه حد از این حضور تأثیر پذیرفتند؟ انتخاب عزیزخان از جانب امیرکبیر چه ارتباطی به معاهدات و تعیین حدود ایران و عثمانی داشته است؟ مقاله‌ی حاضر، با استفاده از منابعی دسته‌اولی چون «حقایق الاخبار ناصری»، «المآثر و الآثار» و «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز» و نیز منابع تحقیقی همچون «امیرکبیر و ایران»، در صدد پاسخ‌گویی به آنهاست. فرض تحقیق بر این است که حضور شخصیت‌های کرد، مانند سردار کل، در دربار قاجار تأثیر زیادی بر همدلی کردها با حکومت، به‌خصوص در تقابل با عثمانیان داشته است.

جایگاه کردها در روابط ایران و عثمانی در سال‌های 1253'1287 هـ.ق با شکل‌گیری دولت صفوی در ایران، کردهای مکر در برزخی واقع شدند که بسیار سخت می‌توانستند خود را از آن خلاص کنند؛ برزخ دین و مملکت. صفویان، از گرایش مذهبی مکر به تسنن راضی نبودند و در مقابل، دولت عثمانی از این گرایش بهره می‌گرفت. از طرف دیگر، مکرها راضی نبودند ایران را فدا کنند و به هیچ‌وجه از دین خود نیز دست برنمی‌داشتند. کردهای مکر با صفویان پیکارهای متعددی کردند؛ پس از چندصد سال، هنوز در ترانه‌ها و فولکلور منطقه‌ی مکر، مبارزات قلعه «دمدم» (۱) را، به‌عنوان یادگاری از آن پیکارها، می‌توان سراغ گرفت. اما این دشمنی‌ها را باید محلی (مکر با قزلباشان تبریز و ارومیه) دانست نه ستیز کرد با ایران (برزویی، مکریان و اندیشه‌ی ایران، ص 88). مکرها، به دنبال جدایی از ایران، یا همراهی با عثمانی نبودند. آنها می‌خواستند دین و مذهب خود را، در مملکت خویش حفظ کنند. اما عثمانی‌ها در این میان، تلاش بسیار کردند که از آنها استفاده کنند. به‌همین دلیل، کسانی چون بدلیسی، برای حفظ دین خود، ناچار جانب مقابل را گرفته و بخش‌هایی از این سرزمین کهن ایرانی را، زیر پرچم ترکان

عثمانی بردند. تلاش نادرقلی‌خان افشار برای حل مشکلات، به دلیل کارشکنی خلفای عثمانی، بی‌فرجام بود؛ این موانع تا دوره قاجار تداوم یافت و در دوره قاجار نیز در سیاست قبلی، هیچ تغییری ایجاد نشد.

در جنگ‌های ایران و روس، کردها از خود رشادتهایی برای پاسداری از ایران نشان دادند و از این چشم‌انداز، انتظارات دولت مرکزی و عباس میرزا از کردها، به طور کامل برآورده شد. «شرایط چنان شد که باب عالی نتوانست از ناتوانی ناشی از جنگ ایران در برابر سپاهیان روس، استفاده کند و کردها را به نافرمانی و آشوب تحریک کند.» (برزویی، اوضاع سیاسی کردستان، ص 43) این تجربه، برای امیرکبیر که در تبریز به سر برده و با توجه به شغل منشی‌گری، در جریان وقایع قرار داشته، بسیار ارزشمند بوده است.

سیاست امیر، در استفاده از نیروها و منابع انسانی مملکت، بر پایه شایسته‌سالاری و اهمیت نداشتن تفاوت‌های مذهبی و قومی مبتنی بوده است. برای وی، هیچ تفاوتی بین کرد، ترک، فارس و... وجود نداشت؛ «سیاست امیر نسبت به ملل متبوعه، بر پایه مدارا و حق آزادی و تساوی حقوق اجتماعی قرار داشت» (آدمیت، ص 428). وی می‌دانست که اگر کردها، به سرنوشته خود مسلط باشند، هیچ‌نارضایتی عمده ای پیش نمی‌آید؛ اما در غیر این صورت، تحریکات دولت عثمانی، زمینه را برای نارضایتی و سرکشی عشایر کرد هم‌مذهب با عثمانی‌ها، مساعد می‌کند.

امیرکبیر، با تیزبینی و اعتقاد به شایسته‌سالاری، متوجه شمال اردلان بود؛ منطقه‌ای که «اتحادی‌نیرومندی از ایلات مکرری بوده و بهترین سواره‌نظام را داشت.» (مک‌داول، ص 142) سیاست توجه امیر به کردستان، نتایج زیادی داشت؛ نخست، دولت عثمانی، امکان بهره‌برداری از احساسات مذهبی کردها را از دست می‌داد. بهره‌برداری دولت عثمانی از احساسات مذهبی در کردستان، تابعی از جنگ‌های مذهبی دوران صفوی بوده و کردها و آذری‌های این منطقه نیز، وارثان تعصبات کینه‌توزی‌های این جنگ‌ها بودند. دوم، اگر وصول مالیات، پاسداری از مرزها و تدارک نیروی بنیچه‌ها سربازان عشایری، به دست حاکمی کرد انجام می‌گرفت، طبعاً کردها در برابر دولت مرکزی، اطاعت و تمکین بیشتری داشتند. برای این منظور، امیرکبیر، اولاً سهمیه جنگجویان کردستان را افزایش داد؛ ثانیاً، وی در سال 1268 ق. که همراه ناصرالدین شاه، در اصفهان به سر می‌برد، برای بررسی اوضاع، فوج کردستان را به همراه والی کردستان، به اصفهان احضار کرد تا در سفر شاه به آن ناحیه، حضور داشته باشند (برزویی، اوضاع سیاسی کردستان، ص 33).

ثالثاً، امیر، شخصیت‌های کردی چون عزیزخان مکرری را، که از زمان حضور خود در تبریز او را شناخته و به کاردانی و توانمندی‌اش اعتماد و اطمینان داشت، به تهران

فراخواند (خورموجی، ۲۹۵).

انتخاب عزیزخان در ابتدای کار امیرکبیر، می‌تواند دلایل دیگری نیز داشته باشد. امیر، در سال‌های قبل از صدارت، نماینده ایران در معاهده ارزنه‌الروم دوم بود؛ او متوجه این موضوع بود که اگر رضایت مردم منطقه کسب نشود، آنها انتخاب دیگری نیز دارند. در سال 1264 ق. که امیر، عزیزخان را به تهران فراخواند و منصب آجودانباشی را به وی داد، هنوز مرزهای ایران و عثمانی مشخص نشده بود و رغبت اهالی مرزی به یکی از طرفین، می‌توانست تعیین‌کننده باشد. نامه اهالی سردشت به وزارت خارجه، در رمضان 1268 ق. (نصیری، اسناد و مکاتبات ایران و عثمانی، ج 2/582) و دیگر مناطق مرزی در روزهای پس از آن، نشان می‌دهد که مردم این مناطق، ایران را ترجیح داده‌اند؛ اما در این دوره، عثمانی تبلیغات زیادی داشت، استفاده از عزیزخان می‌توانست سیاست مناسبی از جانب امیر برای جذب کردها به طرف ایران و مقابله با تبلیغات عثمانی‌ها باشد.

حاکمان پس از امیر، درس لازم را فرا نگرفتند، به‌همین دلیل، به شورش‌هایی چون شورش شیخ عبیدالله و حمزه آقای منگور دچار شدند. عثمانی‌ها توانستند شیخ عبیدالله را علیه ایران تحریک کرده و غائله بزرگی علیه حاکمیت قاجار ترتیب دهند، همچنین، امکان این را یافتند که از او در جنگ مقابل روس‌ها نیز استفاده کنند. در جنگ‌های بعدی روس و عثمانی، کردهای ایران، از عثمانی جانبداری کردند، امری که موجب اعتراض روس‌ها شده و باعث فشار آنها به ایران گردید. یکی از موارد این اعمال فشارها نامه اعتراضی اینچکوف، کنسول روسیه، به فیروز میرزا، حکمران آذربایجان است که در ۱۳ مه ۱۸۵۴ میلادی نوشته شده است (فاروقی، ص 95).

عزیز خان مکری سردار کل

عزیزخان مکری، در حدود سال 1793 م / ۱۲۰۷ هـ.ق در سردشت متولد شد، وی «بعد از تحصیلات مقدماتی زیر نظر علمای محلی و به توصیه پدر، که از خوانین معتبر اهل مکری بود... راهی تبریز شد.» (تابانی، ص 126) به این دلیل که درس‌خوانده و خوش‌خط بوده و نیز کلامی نافذ داشته است، با درباریان محمدشاه قاجار ارتباط پیدا کرده و به وسیله آنان، به درجه یاوریدر فوج (هنگ) ششم تبریز وارد شده است. نویسنده حدیقه الشعراء، در باب توانایی و کفایت عزیزخان، در ابتدای اقامت در تبریز، چنین می‌نویسد: «فی الجملة از اقران خود برتری داشت و با میرزا تقی‌خان اتابک، خصوصیت و الفتی داشت.» (دیوان بیگی، ص 1172) «در حمله محمدشاه به هرات، با درجه سرهنگی از فرماندهان سپاهی بود که هرات را در محاصره گرفت. در 15 رمضان 1216 ش، یارمحمدخان، وزیر کامران میرزا امیر هرات، امان خواست و

درخواست کرد که محمدشاه قاجار، کسی را به داخل شهر بفرستد تا محاصران با او مذاکره کنند. به امر محمدشاه، عزیزخان سرهنگ، به داخل شهر رفته و به مدت دو روز با یارمحمدخان و کامران میرزا مذاکره کرد» (اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص 1641). بعد با درخواست‌های آن دو نفر، و جمعی از سران افغان به میان اردوی محمدشاه برگشت. عزیزخان در این مأموریت، لیاقت و کاردانی خود را به پادشاه ایران نشان داد، به همین دلیل از آن پس، جایگاه بهتری را در دربار کسب کرد. به قول نادر میرزا: «پس از آن وجیه‌تر شد.» (نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص 261)

اعتمادالسلطنه، که خود در این دوره زندگی کرده است، در «المآثر و الآثار»، دلیل انتخاب عزیزخان برای مذاکره با شورشیان هرات را، سواد و مذهب سنی وی می‌داند. «چه هم بالنسبه اهل سواد بود و هم تمایلی به تسنن داشت.» (اعتمادالسلطنه، مآثرالآثار، ج 2/ص 456). عزیزخان، ضمن گزارش خود به محمدشاه، به وی گفته بود که هدف کامران میرزا و یارمحمدخان از مذاکره با ایران، اتلاف وقت بوده تا بتوانند از کمک نیروهای انگلیس استفاده کنند. بعدها، چون معلوم شد نظر عزیزخان صائب بوده، وی بیشتر مورد توجه پادشاه قرار گرفته و به قول نادر میرزا وجیه‌تر شد.

در سال 1841م برابر با ۱۲۵۶ هـ.ق، ولایت فارس، بر فریدون میرزا والی فارس شورید و محمدشاه، میرزا نبی‌خان قزوینی، امیر دیوان را، مأمور رسیدگی و حل قضیه کرد؛ میرزا نبی‌خان، عزیزخان را با خود به شیراز برد رئیس همراهان خود کرد (بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن 13 و 13 و 14 هجری، ج 2/ص 328). حضور عزیزخان در شیراز، تا سال 1226 ش، که ناصرالدین شاه به سلطنت نشست، ادامه داشت. در این مدت، عزیزخان مأموریت‌هایی در مناطق جنوب ایران انجام می‌داد. در سال 1226 ش، شیراز را شورشی سخت فراگرفت که در آن عزیزخان نقش بیشتری یافت. «ریش سفیدان شهری، از نظام‌الدوله درخواست نمودند که عزیزخان سرهنگ، در تکیه حافظیه حاضر گشته سخن از در مصالحت و مسالمت کنند.» (اقبال، میرزا تقی خان امیرکبیر، ص 43)

امیرکبیر که وارث مشکلات فراوانی از دوره صدارت حاج میرزا آقاسی بود و خود نیک می‌دانست که به تنهایی، قادر به حل مشکلات نخواهد بود، با درایت و نبوغ - شناخت افراد، شخصیت‌های ملی و بزرگی چون عزیزخان را یافت؛ از آنجا که یکی از ویژگی‌های امیرکبیر، پایبندی به شایسته‌سالاری بود و همواره سعی می‌کرد از همه ظرفیت‌ها استفاده کند، عزیزخان را به تهران آورد و مقام درخوری به وی داد.

«برحسب استحقاق و اهلیت برتری،... پادشاه مصلحت دید اتابک اعظم را امضاء و حکم محکم بر طبق مسألت و مدعا شرف صدور یافت» (خورموجی، ص 295).

نادر میرزا، از قول عزیزخان، چگونگی احضارش را چنین نوشته: روزی نامه‌ای به خط امیر اتابک اعظم، به دستم رسید که در آن نوشته بود «عزیزا بیا تا عزیزت کنم». چون به تهران رسیدم، امیر مرا به حضور شاه فرستاد؛ برفتم، مرا بار دادند، شاهنشاه مرا محترم داشت و فرمود: «نیکو خدمت‌های تو به هر جای، اتابک اعظم به ما عرضه کرده است. اکنون هنگام پادشاه است، تو را به تمامی لشکر ایران آجودانباشی نصب کردم... برو و به کارها هوشیار باش.» (نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، صص 261-262)

امیر، کفایت و درایت عزیزخان را کاملاً تشخیص داده بود و سردار روزبه‌روز در دستگاه امیر عزیزتر می‌شد. مقامی که امیر به او بخشیده بود، یعنی آجودانباشی کل عساکر، در حقیقت قائم مقام امیر بود و سمت امارت نظام، یعنی فرماندهی کل قوا محسوب می‌شد. سردار کل، با امیرزاده خانم، دومین دختر امیرکبیر ازدواج کرد (ن.ک. حکیمی ص 273؛ پاریزی، ص 146؛ شعبانی، ص 57) و بدین صورت بیش از پیش به صدر اعظم مملکت نزدیک تر شد. عزیزخان در حوادث مهم نظامی، مسئولیت اصلی را عهده‌دار بود؛ وقتی در رجب 1228 ش، شورش بابی‌ه زنجان شروع شد، مراقبت کلی کار را به عزیزخان واگذاشتند. هنگامی که «الکساندر نیکولاویچ»، ولیعهد روسیه، برای سرکشی قفقاز به ایروان می‌آمد، امیر برای ایجاد ارتباط حسنه، عزیزخان را برای استقبال از ولیعهد به ایروان فرستاد. «عزیزخان مکرری، با یک قطعه نشان تمثال همایون و یک رشته حمایل آسمان‌گون که خاصه سلاطین و ولیعهدان با عزّ و تمکین است... عازم ایروان گردید.» (خورموجی، ص 74)

روزنامه وقایع اتفاقیه، در شماره هفتم، درباره ورود عزیزخان به دارالخلافت تهران، چنین می‌نویسد: «عالی‌جناب مقرب‌الخاقان، عزیزخان، آجودانباشی عساکر منصوره، که از جانب سنی‌الجوانب، اعلی‌حضرت پادشاهی که برای مزید اتحاد باحوالپرسی و منزل مبارکی نواب ولیعهد امپراتوری رفته بود از ایروان مراجعت نموده» (وقایع اتفاقیه، شماره 7). در اول رجب 1267 ق، ناصرالدین شاه به همراهی امیرکبیر عازم اصفهان شد. در این سفر، عزیزخان، که آجودانباشی کل عساکر ایران بود، برای نظم قشون شهر و ارگ در تهران ماند و در حقیقت، اختیار تمام کارهای کشوری و لشکری در دست او قرار گرفت.

عزیزخان در منصب عالی لشکری ایران متمکن شده بود و دستورات و توصیه‌های امیرکبیر را به طور کامل اجرا می‌کرد. به همین دلیل، از همان آغاز مورد غضب مخالفان امیر از جمله مهدعلیا، آقاخان نوری و پیوستگان ایشان قرار گرفت، ماجرای اعزام سردار برای شورش بابی‌ه زنجان و تهنیت ولیعهد روسیه و سپردن امور تهران به سردار، حسادت آنها را برانگیخت و به خصوص در ماجرای سیدعلی-محمد باب، و ترور نافرجام شاه توسط پیروان باب در شمال تهران که این موضوع برای رسیدگی و سرکوب به عزیزخان سردار محول شد، بیشتر موجب حسادت بوده است. در این ماجرا، سردارکل مستقیماً با عمال سفارت انگلیس که سردست‌ه آنها، آقاخان نوری بود درافتاد، ایشان، ابتدا به سراغ امیرکبیر رفتند، برای این منظور عوامل بیگانه و دربار با هم به‌راه افتادند و بالاخره شاه را نیز با خود همراه کردند و به نتیجه رسیدند (رائین، ص 8).

امیر، در آخرین لحظه‌های قدرت و حتی در دوران عزل، بر استفاده از قابلیت عزیزخان مکرری تأکید کرده است. آنچه از مکاتبه‌های امیرکبیر و ناصرالدین‌شاه در دوره برکناری امیر برمی‌آید، این است که شاه، امیر را مطمئن می‌کند که سردار، در جای خود باقی خواهد ماند. شاه، دو روز پس از عزل امیر، در نامه 21 محرم 1268 هـ.ق برابر با 16 نوامبر 1851 م می‌نویسد: «آجودانباشی، وزیر جنگ خواهد بود و تمام کسانی که شما، آنها را گذاشته‌اید در مقامشان باقی خواهند بود و به قدرتشان نیز افزوده خواهد شد.» (آدمیت، ص 685) ذکر نام عزیزخان و تأکید بر ابقا و ترفیع مقام او، نشان می‌دهد که امیرکبیر تا چه اندازه در این امر مصرّ بوده است.

سردارکل، پس از عزل امیرکبیر راه او را ادامه داد؛ عزیزخان، مانند سابق بر سر کار خود باقی بود. آقاخان به دلیل حسادت و این که عزیزخان نیز از پرورش-یافتگان امیرکبیر بود، تمایل داشت او را نیز به فرجام کار امیر برساند، اما ناصرالدین‌شاه به دلیل حسن کفایتی که در اداره امر قشون و تربیت افراد، از سردار می‌دید، علاقه زیادی به وی داشت و همواره شایستگی او را می‌ستود و چندین بار او را مورد عنایت قرار داده و خلعت به او داده بود. هرچند این امر، خود بر کینه آقاخان می‌افزود «دشمنی آقاخان نوری با سردار کل، از آن جهت بود که راز دل شاه از نم‌آمان شنیده بود که به خلوت از این مرد نکو گوید. بیم داشت که او را برکشد» (نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص 263) اما جرأت و جسارت برخورد با سردار را نداشت.

امور تبلیغی دارالفنون در دوران تأسیس و راه‌اندازی به عزیزخان سپرده شد. محمدعلیخان، در 24 محرم 1268 هـ.ق برابر با ۹ نوامبر ۱۸۵۱ م نامه‌ای به عزیزخان نوشت که تأسیس دارالفنون را برای تعلیم «علوم از بابت حکمت و هندسه و معدن-شناسی و آداب جنگ به هم‌مردم اخبار و ترغیب و تحریض نمایند.» (آدمیت، ص 356) عزیزخان، به دلیل شایستگی علمی، به‌خصوص در علوم نظامی، در 18 ربیع-الثانی 1268 هـ.ق برابر با ۱۰ فوریه ۱۸۵۲ م به ریاست دارالفنون انتخاب شد و از طرف خود، کارهای مدرسه را به محمدخان بیگلربیگی واگذار کرد. «چون وی به سلطانیه مأمور شد، محمدخان به مراقبت در امور نظام نامزد گشت.» (هدایت، ص 63) مطمئناً این مدیریت نیازمند توانمندی علمی و دانش سردار بوده است. اشخاصی چون اعتمادالسلطنه گواهی علمی خود را از دست سردار گرفته‌اند (خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، ص 190).

در سال ۱۲۷۰ هـ.ق/۱۸۵۴ م روابط عثمانی و روسیه به تیرگی گرایید و در نهایت به جنگ بین این دو دولت انجامید. در این جنگ‌ها، فرانسه و انگلستان به یاری عثمانی شتافتند و دولت ایران، که در تعارض طرفداری یکی از دو دولت به‌سر می‌برد به این اکتفا کرد که چهل‌هزار سپاهی به فرماندهی عزیزخان سردارکل، به سرحد غربی آذربایجان بفرستد و به سردار مگری دستور داد تا ورود والی جدید امور آذربایجان را سرپرستی نماید. حضور عزیزخان در حدود مرزی، 5 ماه به طول انجامید. «در 1270 هـ.ق/۱۸۵۴ م به علت جنگ روس و عثمانی، عزیزخان از راه احتیاط با لشکری به خوی آمد و مدتی در خوی و بعد تبریز توقف نمود.» (ریاحی، ص 262) آقاخان که در پی فرصتی بود، پس از آن که عزیزخان، با چهل هزار مرد سپاهی به سرحدات آذربایجان روانه شد (صمدی، ص 315) و از مرکز دور شد، فرصت دسیسه‌چینی یافت و شاه را نسبت به سردارکل، بدبین کرد. «تا اینکه صحیفه جرایمی مشتمل بر انواع علل و اغلوطه‌ای چند... فراهم کرد.» (افخمی، ص 169) آقاخان، به محض ورود سردارکل به تهران در سال 12۷۳ هـ.ق/۱۸۵۷ م فرمان عزل وی را از هم‌مناصب و مسئولیت‌ها از ناصرالدین شاه گرفت و آن را به دست حاج علیخان حاج‌الدوله قاتل امیرکبیر داد.

آقاخان نوری، راه را بر مردان خدمتگزار بست و هرکدام را به گوشه‌ای فرستاد. سردار مگری در محرم 1274 هـ.ق/ سپتامبر ۱۸۵۸ م به سردشت رفت (سعادت‌نوری، ص 290). آقاخان به برادرش میرزا فضل‌الله، وزیر نظام که پیشکار آذربایجان بود، دستور داد که عزیزخان را از سردشت به تبریز فرا خوانده به‌نحو توهین‌آمیزی حساب‌های سردشت را از او طلب کنند. عزیزخان، در این هنگام سخت بیمار بود اما

وزیر نظام که از ارتباط نهران عزیزخان با شاه و ارسال نامه‌ها به شاه خبر داشت، برخلاف امر برادر، در ظاهر عزیزخان را فرا خوانده و اذیت کرد، اما در نهران عزیزخان را مطمئن کرده بود که قصد اذیت او را ندارد (نادرمیرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، 264).

پس از عزل آقاخان از منصب صدارت، بار دیگر عزیزخان «به دربار معدلت مدار شاه احضار، کمافی السابق در خدمات محوله استقلال و اسقرار یافت. در این هنگام، به مدارج اعتلا و اعتبارش افزود، اتابگی شاهزاده آزاد، و پیشکاری مملکت آذربایجان، ضمیمه مشاغل و مناصب سابقش گردید.» (افخمی، ص 169)

در سال 1277 هـ.ق / 1860 م ناصرالدین‌شاه، عزیزخان را به عنوان پیشکار مظفرالدین در آذربایجان انتخاب کرد تا بتواند به کارهای آن ولایت سر و سامان داده آنجا را اداره کند. تأکید و توصیه او این بود که به حرف ولیعهد و اتباعش، ترتیب‌اثری ندهد. در واقع، حاکم واقعی آذربایجان، شخص عزیزخان بود و ولیعهد، به‌واقع، اختیاری در اداره امور آن ایالت نداشت. براساس همین سیاست ناصری، تقریباً تا زمان مرگ ناصرالدین‌شاه، آذربایجان که سرحد روسیه و عثمانی بوده و همواره اهمیت زیادی از نظر داخلی و خارجی داشت، اداره می‌شد. «سردار که شهامتی بسیار داشت کار مملکت از پیش گرفت. مردم مرفه و ممالک معمور بود» (نادرمیرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، 386) سردار چنان در کار نظام و ترتیب عساکر موفق بود که بعدها در سال 1320 ق، حسینقلی‌خان نظام مافی، درباره ایالت آذربایجان و نیروهای آن می‌نویسد: «جز در عهد عزیزخان سردار، هیچ وقت قشون آذربایجان را این‌طور (منظم) ندیده بودم.» (نظام مافی، ص 278)

یکی دیگر از وقایع سال 1239 ش، حملات حشمت‌الدوله به ترکستان و مرو بود تا بلکه اشتباهات آقاخان نوری را در آن ناحیه جبران کند. عزیزخان، برای تدارکات نیروهای آذربایجان و تهیه مهمات در این لشکرکشی، زحمت‌های فراوانی کشید و به همین دلیل از طرف پادشاه منصب «امیرنویانی» به وی اعطا شد (مستوفی، ص 93).

سرانجام، عزیزخان در تاریخ 18 شوال 1287 ق (1249 ش)، در شهر تبریز و در سرای خودش درگذشت. او را در محله سرخاب تبریز، جنب بقعه «سیدحمزه» دفن کردند. ناصرالدین‌شاه در سفرنامه کربلای خود چنین می‌نویسد:

«روز پنجشنبه، 19 شوال/ 1287 ق، در پای‌طاق اتراق شدم، صبح حمام رفته بودم تلگرافی از مستوفی‌الممالک رسید که شب چهارشنبه هیجدهم شوال 1287 ق، عزیزخان سردارکل، بعد از بیست روز ناخوشی در تبریز فوت شده است، با اینکه

سن سردار مرحوم، قریب به هشتاد سال بود، از فوت او بسیار افسوس خوردم.»
(ناصرالدینشاه، سفرنامه کربلا، 288)

پولاک نیز در سفرنامه‌اش به نام «ایران و ایرانیان» چنین می‌نویسد:

«آنها (کردها)، در کارهایشان به صلابت و شرافت شهره‌اند، به همین دلیل شاه فعلی (ناصرالدین‌شاه)، حفاظت شخصی خود و خانواده‌اش را به یک سپاهی کُرد به نام آجودانباشی عزیزخان سپرده است، زیرا دیگر می‌تواند کامل اطمینان داشته باشد که وی در هر احوالی در کنارش خواهد بود.» (پولاک، سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، ص 24)

عزیزخان، صاحب سه پسر به نام‌های علیخان، حسینخان و سیف‌الدین شد. علیخان به‌جای پدر، فرمانده فوج چهارم تبریز شده و در قشون ایران خدمت می‌کرد و زمانی که سردارکل وزیرجنگ شد درجه سرهنگی داشت. سیف‌الدین که چندبار به حکومت ساوجبلاغ مکری رسید، در حدود سال 1268ش درگذشت. پسرش محمدحسینخان (سیف‌السلطنه)، امیری هوشمند، با اطلاع و مورخ بوده و در شهامت و شجاعت شهرت به‌سزایی داشته است. دمرگان درباره او چنین می‌نویسد:

«مردی باهوش و فراست بود، به زبان‌های ترکی، فارسی، عربی و کردی آشنایی داشته و کمی هم انگلیسی و آلمانی می‌دانسته و هرچند دانشگاه نرفته و به خارج هم برای تحصیل مسافرت ننموده، بر ایرانیانی که برای مطالعه به اروپا رفته‌اند پیشی جسته است.» (دمرگان، جغرافیای غرب ایران، ج 43/2)

او، به سال 1292ش، وقتی که امرای ترک عثمانی به آذربایجان حمله کردند، کشته شد (سپهر، ایران در جنگ بزرگ 1914-1918، ص 92) «از محمدحسینخان، تنها، پسری به نام علیخان سردار باقی ماند که به نداری و پریشانی سر به بالین خاک نهاد و بدین‌سان خاندان سردار خاتمه یافت.» (بدلیسی، شه ره فنامه (میژوی ماله میرانی کوردستان)، ص 376)

اهمیت حضور عزیزخان مکری در دربار قاجار

قدرت‌گیری عزیزخان مکری در دوره قاجار، موجب کنترل بیشتر دولت مرکزی بر مناطق کردنشین و احساس نزدیکی بیشتر مردمان مرزنشین کرد با مرکز نشینان بوده است. «چون عزیزخان سردارکل، از آن طایفه، در آستان شاه نامبردار گشت و به مراتب و مقامات عالیه ارتقاء نمود، لاجرم کارهای آن دیار با رونق و سامان گردید.» (بن رستم بابایی، ص 175)

ارتقاء عزیزخان به عنوان فردی سهیم در قدرت عصر امیرکبیر، ثابت کرد که امیر، در انتخاب خود و توجه خاص به این منطقه، اشتباه نکرده است؛ چون کردهای منطقه، از همان ابتدای تاریخ ایران، مدافعان خوبی برای مرزهای غربی ایران بوده و حق طبیعی خود می‌دانند سهمی از قدرت را در اختیار داشته باشند. هرچند جانشینان امیر، از این موضوع استفاده نکرده و درس لازم را فرا نگرفتند؛ تا زمانی که کار به قیام شیخ عبیدالله رسید، دولت ایران تا حدودی به خطای خود پی برد و فهمید که آن حکامی که از پایگاه محلی قدرت بهره‌مند نیستند، عملاً در اداره امور ناتوانند و به همین دلیل، بعدها امیرنظام گروسی و سیف‌الدین مکر، از اعقاب سردارکل استفاده کردند. عزیزخان، نه تنها در مسائل مناطق کردنشین غرب ایران، بلکه در شرق ایران و در قضیه هرات، در سال‌های 1253-1254 ق، خدمات ارزنده‌ای نشان داده بود. وی به مسئله افغانستان، عمیقاً حساسیت داشت و به هنگام مقاله‌نامه هرات در 1853م، و قرارداد پاریس در 1857م، به مناسبت تعصب شغل نظامی‌گری و عرق وطن‌پرستی و نقش قبلی که در این قضایا از زمان محمدشاه داشت، هروقت با شاه بود، بی‌پرده از خیانت‌های آقاخان نوری می‌گفت. به-همین‌سبب، اغلب محققین و پژوهشگران معاصر، سردارمکر را از اصلی‌ترین عوامل شناساندن واقعیت وجودی آقاخان، به ناصرالدین‌شاه و برکناری وی از صدارت می‌دانند (تابانی، ص 128). همچنین سردارکل، توانست به عنوان عنصری سنی‌مذهب، در خدمت حکومت ایران سیاست‌های عثمانی را در مورد استفاده ابزاری از کردهای سنی، نقش برآب کند. حضور سردار کل در برخورهای مرزی، به عنوان فرمانده کل نیروهای ایران، به خصوص در شرایط جنگ‌های عثمانی با روسیه بسیار مؤثر بوده است.

استفاده ناصرالدین‌شاه از عزیزخان به عنوان پیشکار آذربایجان، با توجه به هم-جواری این ایالت با روس و عثمانی، و تحریکات آنها در این ایالت، نشان‌دهنده اهمیت عزیزخان نزد شاه و اقرار بر توانمندی اوست. امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود، زبان به اعتراف می‌گشاید. «ناصرالدین‌شاه، همیشه حاکم واقعی آذربایجان را از تهران روانه می‌کرد، مثل سردار مکر و امیرنظام گروسی.» (امین‌الدوله، ص 253) همراهی عزیزخان در صدر کارها، موجب رونق و سامان ولایت مکر و همراهی مردمان آن دیار با دولت مرکزی می‌شد.

نقش عزیز خان مکر در روابط ایران و عثمانی

سردارکل، پایبند به مذهب اهل سنت بوده است؛ چنان که یکی از دلایل اعزام او به نزد شورشیان هرات در سال 1253 ق، همین مذهب تسنن وی و هم‌مذهب بودن وی با

کامران میرزا و یارمحمدخان، شورشیان هرات بوده است؛ چنان که اعتمادالسلطنه تصریح می‌کند، وی «تمایلی به تسنن داشت.» (اعتمادالسلطنه، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، ج 2، ص 456) انتصاب عزیزخان، به دلیل مذهب سنی او توانسته است بر روابط دو قدرت همسایه ایران و عثمان تأثیر زیادی داشته باشد؛ چون در این دوره، عثمانی تلاش می‌کرد از حربه تبلیغی خلافت بر مسلمانان، و اتحاد اسلام، برای جذب کردهای سنی مذهب ایران و به خصوص ولایت مکر، که از دوره صفویه ناراحتی‌های فراوان به سبب تفاوت مذهبی خود با حاکمان دیده بودند، استفاده کند. اما امیرکبیر، که هیچ اعتنایی به تفاوت مذهبی نداشت، با انتخاب عزیزخان، راه را بر عثمانی‌ها بست و آنها نتوانستند از تبلیغات خویش بهره بیشتری ببرند. با وجود و حضور سردارکل، عثمانی‌ها که همیشه شیعه‌ستیزی را دامن می‌زدند، ساکت شدند؛ به این دلیل که در این دوره زمانی، شخصی چون سردارکل در رأس امور بوده، کردها از دولت مرکزی اطاعت و تمکین بیشتری داشته‌اند و این، از خصوصیات مردان کرد و به خصوص عشایر مکر است که در مقابل حاکمانی از جنس خود، اطاعت‌پذیری بیشتری دارند و در مقابل دیگران، عصیان و سرکشی می‌کنند.

حضور سردار کل به عنوان آجودانباشی کل عساکر ایران، نه تنها باعث شد که کردهای سنی مذهب در مرزهای امپراتوری عثمانی، تمایل کمتری به آن امپراتوری داشته باشند، بلکه سردار کل نیز، خود شخصاً در مصدر امور امنیت کشور تلاش فراوانی کرد تا مرزهای ایران را از طرف دولت عثمانی، ایمن کند. گرچه روس‌ها، کمک‌های مردم سنی مذهب شهرهای کردنشین مرزی ایران به عثمانی‌ها را، از جانب سردارکل قلمداد می‌کرده، از دولت ایران درخواست پیگیری موضوع را داشته‌اند؛ چنان که اینچکوف در تاریخ 13 مه 1854م، به حکمران آذربایجان نوشته که «مردم سردشت، به سمت دولت عثمانی تفنگ، خنجر و سایر چیزها می‌فرستند و این همه، به توسط آدم‌های امیرالأمراء العظام، سردارکل روی می‌دهد.» (فاروقی، ص 95) اما انتصاب سردار در این شرایط، که روس‌ها او را متهم کرده و از جانب دیگر افغان‌های سنی مذهب، از ناصرالدین‌شاه خواسته‌اند که به آنها اجازه دهد که از طریق ایران، به عثمانی‌ها کمک کنند، «اهالی ممالک افغانستان متفق‌القول، یک نفر ایلچی خدمت شاه ایران فرستادند که امروز، پادشاه اسلام را با طایفه کفار غوغا و کارزار است و بر عهده عموم مسلمانان لازم است شرایط اعانت و امداد به‌جا آورند. ما همگی حاضر هستیم اگر تو نیز از زمره اسلام هستی، عسکر خود را برداشته با ما آمده، طریق مساعده را مرعی نموده رواسم اعانت و امداد به‌عمل آید و الاّ جواب کن که ما تکلیف خود را بدانیم.» (نصیری، اسناد و مکاتبات ایران و عثمانی

ج 56/3) و این که نیروی اعزامی به سلیمانیه نیز با فرماندهی پاشاخان سرتیپ، که برادرزاده عزیزخان سردار، و بالطبع سنی‌مذهب بوده اعزام شده بود، از اعتماد کامل شاه قاجار به سردار، به‌خصوص در مقابله با امپراتوری عثمانی نشان دارد که داعی‌ه خلافت اسلامی نیز داشته است.

آنچه از اسناد برمی‌آید، این است که سردارکل، در حالی به مرزهای غربی اعزام شده است که عثمانی‌ها، احتمال برخورد نظامی را از نظر دور نمی‌داشته‌اند.

چونسردارکل، در سال 1270ق، وظایف محوله را درست انجام داده بود، در سال‌های بعد نیز در امور غرب کشور و مرزهای عثمانی، معتمدترین فرد نزد ناصرالدین‌شاه بوده است. سند موجود در این باب، نامه‌ای است از شاه ایران به وزیر خارجه در سال 1271ق که در آن می‌نویسد:

«سواد تلغرافی که به رضابیک کرده‌ام. حالا به سرحدات ساوجبلاغ و سردشت در زمستان اگر شما و سردار کل و معتمدالدوله صلاح می‌دانید، بسیار خوب برود و تحقیق کند... در هر صورت، با سردارکل مخصوصاً گفتگو کن...» (گزیده اسناد سیاسی، ج 2).

پس از قرارداد ارزنة‌الروم دوم، که عثمانی‌ها تجاوزات مکرر به مرزهای ایران داشته و می‌خواستند بههرشیوه ممکن، مناطقی چونقطورو مرگور را به امپراتوری خویش ملحق کنند، به بهانه‌های واهی در مرزهای ایران قراول‌خانه و پاسگاه‌های مرزی بنا می‌کردند؛ دولت ایران نیز، به سردارکل دستور داده بود تا هرجا از طرف عثمانی قراول‌خانه درست می‌شود، او نیز متقابلاً اقدام نماید (نصیری، اسناد و مکاتبات ایران و عثمانی، ج 3، بیست و پنج).

در سال‌های بعد، وقتی حاکمان ایران، استفاده از نیروهای بومی را فراموش کردند، شورش‌هایی چون شیخ عبیدالله و حمزه آقای منگور رخ داد و دود این بلوا به چشم حاکمان و مردم منطقه رفت. از اسناد این دوره برمی‌آید که مخالفان دولت ایران، عزیزخان را به چشم دشمن خود دیده و سال‌ها پس از مرگ سردار، کینه خود را نسبت به این خادم ایران نشان داده‌اند. در نامه میرزا سعیدخان به سفیر دولت ایران در عثمانی، آمده است: «حمزه‌آقا به خاک عثمانی فرار... حمزه با جمعی از طوایف عثمانیه، به سردشت و ساوجبلاغ تاخت آورده... و خان‌ه عزیزخان مرحوم و مسجد سردشت را سوزانید. دوم ذیقعدة 1298ق.» (نصیری، اسناد و مکاتبات ایران و عثمانی، ج 3: 209) عثمانی‌ها نیزچنین از فرصت نارضایتی کردها استفاده کرده آنها را بر علیه ایران به کار می‌گرفتند.

همچنین در سال‌های پس از مرگ سردار کل، زمانی که فرزندانش حاکمان محلی سردشت و ساوجبلاغ بوده‌اند، خدمات این خاندان به ایران قابل اثبات است. اسناد موجود، بر اهمیت موضوع مرزداری در میان فرزندان عزیزخان دلالت دارد؛ برای مثال، در تلگراف رمزی تبریز به صدراعظم، به تاریخ 17 رمضان 1324 ق، چنین آمده است:

«از قرار راپورت سردار مگری (نوه سردار عزیزخان)، از سردشت چهارصد نفر عسکر، به قریه گناوه عثمانی که رأس‌الحد و متصل به بیتوش، که مرکز آلان در خط سرحد واقع است، آمده متوقف شده‌اند، خیالشان معلوم نیست، هر آن بخواهند بیتوش را تصرف نمایند می‌نمایند، لازماً مستبرایمقابل آنها سرباز فرستاده شود.» (گزیده اسناد سیاسی، ج 4، ص 429)

و بالاخره اینکه خانواده سردار، جان خویش را در مقابله عثمانی و برای حفظ ایران فدا کرده، نواده سردار محمدحسینخان سیف‌السلطنه، در روزهای گرم جنگ جهانی اول، به دست عساکر آل عثمان، در ذی‌الحجه 1324 ق، تیرباران شد (سپهر، ص 92).
نتیجه

مدیریت هوشمندانه سیاسی امیرکبیر و احساس عمیق میهن‌دوستی وی، سبب شد نخبگان سیاسی مناطق مختلف و دوردست ایران در اداره کشور به خدمت گرفته شوند و از توان آنان بهره‌برداری گردد. در واقع عزیزخان مگری، تجلی اصل اراده همگان در مدیریت کشور و نتیجه سیاست خردورزان امیرکبیر است. ارتقای عزیزخان به مناصب ارشد سیاسی، نشان‌دهنده مشارکت برابر و عاری از تبعیض در ساختار قدرت بود که در نتیجه آن، تمایزهای قومی و مذهبی کردها، بسیار کمرنگ‌تر شد. دفاع کردها از مرزهای ایران، که در تنش‌های مرزی ایران و عثمانی که به سرکردگی عزیزخان انجام می‌شد، بهترین شاهد این مدعا است.

خرد سیاسی و نبوغ نظامی عزیزخان، عامل تعیین‌کننده در سیاست خارجی با عثمانی بود. سیاست مبتنی بر عقلانیت و به دور از تنش‌زایی و ماجراجویی عزیزخان، ایران را در برابر عثمانی‌ها مصون می‌داشت و مهم‌ترین عامل در ایجاد هم‌دلی کردها با دولت مرکزی آن دوره و دفاع پرشور آنان از مرزهای ایران و سد تجاوزها و تعدی‌های مرزی دولت عثمانی بود. چنین سیاستی، موجب شد در این دوره، که مرزهای ایران و عثمانی مشخص می‌شد، کردهای سنی‌مذهب، به اراده و اختیار خود، ماندن در قلمرو ایران را انتخاب کنند. با توجه به نتایج این مطالعه، به حکومت ایران در دوره کنونی و حاکمان آینده این مملکت، پیشنهاد می‌شود که با

مروری بر دوره عزیزخان مکرری و شایسته‌سالاری امیر، درس‌های لازم را فراگیرند و در برنامه‌ریزی‌های خود، به این امر توجه داشته باشند که برای اداره منطقه و ایجاد روابط حسنه با حکومت مرکزی، تمایزات فرهنگی و دینی را در نظر گرفته مردان و زنان این منطقه را در مصدر کارها قرار دهند.

پی‌نوشت

1. یکی از قلعه‌های مشهور در مسیر مهاباد ارومیه که در دوره صفوی مرکز شورشی به رهبری امیرخان برادوست علیه شاه صفوی بوده است. مراجع

آدمی‌ت، فریدون، امیرکبیر و ایران، چ سوم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی. تهران، 1348.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، مآثر و الآثار (چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه)، ج اول، چ دوم، تهران، اساطیر، 1374.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، صدرالتواریخ، به اهتمام محمد مشیری، تهران، وحید، 1349.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، 1367.

افخمی، ابراهیم (بی تا)، تاریخ فرهنگ و ادب مکرریان، سقز، انتشارات محمدی. اقبال آشتیانی، عباس، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به اهتمام ایرج افشار، چ چهارم، تهران، توس، 1358.

اقبال آشتیانی، عباس، «رجال دوره قاجاریه، عزیزخان سردار کل مکرری»، مجله یادگار، سال چهارم، شماره 1 و 2، از 40 تا 58، 1326.

امین‌الدوله، میرزا علی‌خان، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، چ سوم، امیرکبیر، تهران، 1370.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، تلاش برای آزادی، تهران، نوین، 1354.

بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن 13 و 13 و 14 هجری، تهران، زو، 1371.

- بدلیسی، ئە میر شه ره ف خان بدلیسی، شه ره فنامه (میژوی ماله میرانی کوردستان)، وه ر گیرانی ماموستا هه ژار، هه ولیر، ئاراس، 2006 .
- برزویی، مجتبی، اوضاع سیاسی کردستان (از 1258- تا 1325ه.ق)، چ اول، تهران، فکرنو، 1378.
- برزویی، مجتبی، «مکریان و اندیشه ایران»، مجله گفتگو، شماره 53، ص 83 تل 100، 1388.
- بن رستم بابایی، عبدالقادر، سیرالاکراد، تصحیح محمد رؤف توکلی، چ اول، تهران، ارژنگ، 1366.
- پولاک، یاکوب ادوراد، سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چ اول، تهران، خوارزمی، 1368.
- تابانی، حبیب‌الله، چهره‌های منفور در تاریخ معاصر ایران، تهران، نگاه، 1382.
- حکیمی، محمود، داستان‌هایی از زندگانی امیرکبیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378.
- خان ملک ساسانی، احمد، سیاستگران دوره قاجار، چ اول، تهران، مگستان، 1379.
- خورموجی، محمدجعفر، «حقایق نگار» حقایق الاخبار ناصری، تهران، زو، 1344.
- خه لفین.ن.أ، خه بات له ری ی کوردستانا، وه رگیری له روسیه وه جه لال ته قی، سلیمانی، راه په رین، 1971.
- دمرگان، ژاک، جغرافیای غرب ایران، ترجمه کاظم ودیعی، چ اول، تبریز، انتشارات چهر، 1339.
- دیوان‌بیگی شیرازی، احمد، حدیقه‌الشعرا، احمد، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، زرین، 1372.
- رائین، اسماعیل، حقوق بگیران انگلیس در ایران، چ نهم، تهران، 1373.
- ریاحی، محمدامین، تاریخ خوی، تهران، طرح نو، 1378.
- سپهر، احمدعلی «مورخ‌الدوله»، ایران در جنگ بزرگ 1914-1918، چ اول، تهران، بیبا، 1336.
- سعادت نوری، حسین، رجال دوره قاجاریه، تهران، توحید، 1364.

- شعبانی، علی، 1000 فامیل، چ اول، تهران، زرّین، 1375.
- صمدی، سید محمد، تاریخ مهاباد، چ اول، مهاباد، نشر رهرو، 1373.
- فاروقی، عمر، کردستان در مسیر تاریخ به روایت اسناد، چ اول، تهران، آنا، 1383.
- گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، چ اول، تهران، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، ج دوم، 1369.
- گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، چ اول، تهران، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، ج 4، 1370.
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه)، ج اول، چ اول، تهران، زوار، 1384.
- مک داول، دیوید، تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، انتشارات پانیز، 1380.
- نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز، انتشارات ستوده، 1373.
- ناصرالدین شاه، سفرنامه کربلا، به کوشش ایرج افشار، تهران، فردوسی، 1363.
- نصیری، محمدرضا، اسناد و مکاتبات ایران و عثمانی، چ اول، ج دوم، تهران، کیهان، 1368.
- نصیری، محمدرضا، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران و عثمانی، تهران، کیهان، 1371.
- نظام مافی، حسین قلیخان، خاطرات و اسناد حسین قلیخان نظام مافی، بکوشش معصومه نظام مافی و دیگران، تهران، تاریخ ایران، 1361.
- هدایت، مهدی قلیخان «مخبرالسلطنه»، خاطرات و خطرات، چ سوم، تهران، زوار، 1361.
- روزنامه و فایعالاتفاقیه، سال اول، شماره هفتم، هفدهم جمادیالاول.
- منبع: مجله پژوهشهای علوم تاریخی، س 6، ش 1